بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و چهارم\_ 21 اسفند 1400

[ادامۀ بررسی عوامل پیدایش تعارض]

توضیح فرمایش مرحوم صدر را می‌دادیم، در بیان علل وقوع تعارض در ادلۀ شرعیه، مطلب اول آن مشکلۀ شکلی بود، که تبیین شد، مطلب دوم بحث مربوط به نسخ بود با دو تعریفش بود.

[3-ضیاع القرائن]

اما مطلب سوم؛ تعبیر ایشان این است

ضیاع القرائن

یکی از اموری که سبب به وجود آمدن تعارض بین نصوص می‌شود از بین رفتن بسیاری از قرائنی است که همراه با نصوص بوده، و مفقود شدن قرائنی که نشان‌گر سیاق روایت بوده، و این ضیاع یا در اثر تقطیع صورت می‌گرفته، یا در اثر غفلت در مقام نقل و روایت، تا آن‌جا که مواردی امام علیه السلام خود تنبّه به این مطلب داده‌اند، **كما في الحديث الوارد في المسألة الفقهية المعروفة (ولاية الأب على التصرف في مال الصغير)**،

برخی از اصحاب امام صادق سلام الله علیه، معتقد بودند که پدر ولایت در تصرف در مال فرزند صغیر خود را دارد کیف شاء و بأی نحو شاء و مدرکشان هم این نبوی است: «**أنتَ وَمَالُكَ لأبِيكَ**».

جناب حسین بن أبی العلاء نقل می‌کند خدمت امام صادق سلام الله علیه رسیدم، **قلت لأبی عبد الله علیه السلام**: «**مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَلَدِه**‏»، چه قدر انسان می‌تواند از مال فرزند خود، استفاده کند، فرض کنید مادر این بچه از دنیا رفته، از مادر به این بچه ارث رسیده، حال آیا پدر می‌تواند، چقدر می‌تواند تا کجا می تواند در مال این صغیر تصرف کند،

**قال علیه السلام**: «**قُوتُهُ بِغَيْرِ سَرَفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْه**‏»، به اندازۀ قوت خودش، به شرط آن‌که زیاده‌روی نکند، به شرط آن‌که اضطرار داشته باشد و راه دیگری برای تحصیل قوت نباشد.

**فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ**، یعنی یا ابن رسول الله در مورد آن حدیثی که یک کسی آمد با پدرش پیش پیامبر اکرم و پیامبر به او فرمود، **انت و مالک لأبیک** چه می‌فرمایید؟ چه را فرمودید **قُوتُهُ بِغَيْرِ سَرَفٍ** «ن هم اگر به غیر اضطرار باشد، پس با این حدیث چه باید کرد.

امام صادق فرمود: **إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَ قَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي مِنْ أُمِّي فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْ‏ءٌ أَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَحْبِسُ الْأَبَ لِلِابْنِ**.[[1]](#footnote-1)

امام صادق فرمود روایت این نیست که فقط تو می گویی، این روایت یک قضیه دارد، قضیه‌اش را نباید فراموش کنید و نادیده بگیرد، این پسر آمد پیامبر عرض کرد این پدر من به من ظلم کرده است، میراثی که از مادرم به من رسیده بود به من نداده بود. پدر در مقام دفاع گفت، این پول را برای خودم و خود این فرزند خرج کردم، پیامبر هم برای این‌که این دعوای پدر و پسر به یک دعوای حقوقی و قضائی و آن گاه جزائی منجر نشود، حرمت پدر رعایت شود، به فرزند فرمود، **انت و مالک لابیک**، پدری هم بوده که مالی نداشته، بله چون زیاده خرج کرده، به حد اضطرار و غیر صرف نبوده این باید مجازات می‌شد و محبوس می‌شده است. درست است از پول نداشتی ولی به اندازه باید خرج می کردی، چرا اسراف کرد؟ خب آیا اینجا پیامبر بیاید پدری را به خاطر دعوای مالی فرزندش زندان بکند؟ این که زیبنده نیست.

اگر شنیده‌ایی پیغمبر فرمود **انت و مالک لأبیک**، این است معنایش، سیاق جمله را، سیاق روایت را نباید از دست داد، یک جمله را گرفت، سیاق را رها کرد، اگر پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، همین طوری و ابتد ابه ساکن می فرمود: **انت و و مالک لابیک**، این یک مطلب حقوقی بود اما اگر در این سیاق این چنین سخنی گفت، دیگر آن مطلب مطلب فقهی و حقوقی و شرعی نیست، معنایش ولایت مطلق داشتن پدر بر اموال فرزندش نیست، بلکه وقتی شما به سیاق روایت نگاه کنید، از روایت به جزء یک حکم ادبی و اخلاقی، استفاده نمی‌شود، به این معنا که تو فرزند ادب پدر را رعایت کن، به خاطر این مال با پدرت محاجه نکن، حال گیرم یک مقداری نباید مصرف بی‌جایی می کرده است، بیایی این ها را مطرح کنی و من را به عنوان قاضی مطرح کنی من بیایم شاهد از تو بخوام، او را مجازت کنم، بین پدر و پسر این حرف‌ها نیست، این یک مطلب اخلاقی است، نباید این کار را می‌کرد و از نظر قانونی هم باید زندانش کنم ولی این جایش نیست.

مهم این است که گاهی شما یک جمله مجرد از سیاق را ملاحظه می کنید، کجا گفته شده، چه مطرح شده، چه سخنانی در این بین رد و بدل شده، این ها را دقت نمی‌کنید، بعد می‌گوید این جمله معنایش این است، این یک نکتۀ بسیار بسیار کلیدی است. حال اگر بخواهم به اصطلاح شما علماء جدید سخن بگویم، میگوییم "کانتکس". اگر این جمله را بخواهید مجرد این سیاق ملاحظه کنید، خب مطلب عوض می‌شود، حال در این جا روایت ما غفلت کرده‌اند، یک قرینۀ مهم را که این سوال و جواب و اصل قضیه باشد، نگفتند، فقط گفتند یک پسری آمد پیش پیامبر و شکایت کرد، پیامبر فرمود **انت و مالک لابیک**. اما امام صادق علیه السلام که می دانسته قضیه از چه قرار است، چه بوده است و می‌آید حقیقت را باز می‌کند و شما نتیجه می‌گیرید با این که امام حق نداشته چنین تصرفی بکند، با این که امام می توانسته از نظر حقوقی و فقهی پدر را زندان و مجزات کند اگر حرف پسر اثبات می شد اما نخواسته مطلب به انجا برسد، از همان اول مطلب را با یک نصحیت اخلاقی فیصله داده است

این نشان می‌دهد شیاع القرائن موجب تعارض شود. ممکن است شما اگر این قضیه را نداشتید بگوید **انت و مالک لابیک** یک روایت می‌گوید **قوتوا بغی صرف**، این ها با هم تعارض دارد

چنان که حسین بن ابی العلاء که قرینه برایش روشن نبود تعارض دید بین سخن پیامبرو سخن امام صادق علیه السلام اما کسی که این قرینه را بداند و با کانتکس جملۀ پیامبر آشنا باشد این تعارض را نمی‌بینید.

بعد مرحوم صدر می‌فرماید کم اتفاق نمی‌افتد که راوی غفلت می‌کند از تبیین قرائن عامه و ارتکازیه که در اثر آن ظروف و شرائطی بوده و زمان و مکانی بوده که این روایت در آن شرائط و آن مکان و آن خصوصیات و آن ظروف صادر شده، بله راوی، امین، راوی دقیق باید فقط به جمله‌های بیان شده، توسط معصوم اکتفا نکند، قرائن و ملابسات و خصوصیات را که در فهم روایت مؤثر است بیان کند، و لذا گر جایی راوی قرینه‌ایی را بیان نکرد، می‌گوییم این یک شهادت سلبیه است، یک گواهی است که قرینه‌ایی نبوده است و روایت مجمل نیست.

اما این در مورد قرائن خاصه است، که باید راوی بیاید بیان کند، مثل همین روایتی که گفتم یعنی باید راوی بیاید این جا و خصوصیات را بیان کند تا شما به اشتباه نیافتید، این‌جا شما می‌توانید اصل عدم غفلت را جاری کنید، اما اگر قرائن قرائن ارتکازی عامه بود، به گونه‌ایی که راوی اساسا توجهی به آن ارتکازتش نداشت تا ذکرش کند، یک قرائنی بود که در این زمان و این مکان برای همه واضح است و راوی هم آن‌چنان به این مطلب اعتقاد دارد در عمق و جودش که حتی تذکر به آن نمی دهد چون اصلا با این شرائط دارد زندگی می کند، چه بسا در حین بیان کردن جملۀ امام اصلا غافل از آن ارتکازات خودش باید تا بیان کند، این‌جا دیگر نمی‌توانید بگویید سکوت راوی یک شهادت سلبیه و گواهی است، **لأن الراوي حينئذ يفترض وجودها ارتكازاً عند السامع أيضا فلا يتصدى لنقلها**، این جا هم دیگر بحث شهادت سلبی به وجود نمی آید. حال که این چنین شد، نمی گوید خود جمله مجردا از آن ارتکازات زمان‌ها و مکان‌های صدور خارج می‌کند، بیان می‌کند، زمان می‌گذرد، در اثر گذشت زمان، شرائط فرق می‌کند، آن ارتکازات عوض می‌شود دیگر نیست، یک شرائط دیگری است، اینجا دیگر جای تمسک به اصالت عدم قرینه نیست. حال چون ما به این نکته واقف نیستیم که این روایت الف تحت یک شرائط خاصی بیان شده، با یک ارتکازات عام آن زمان بیان شده، بین روایت الف و روایت باء که خلاف آن را می‌گوید تعارض می‌بیند، در حال که اگر آن شرائط و خصوصیات و اوضاع آن زمان بدانیم، تعارضی نمی‌بیند.

خلاصة الکلام، گاهی ضیاع القرائن باعث مشاهدۀ تعارض می شود.[[2]](#footnote-2)

4- تصرف الروات و النقل بالمعنی

گاهی روات به عین الفاظ امام روایت‌گری نمی‌کنند، نقل به معنا می‌کنند، طبیعتا چه بسا دچار خطا بشوند، و در عبارت آن‌ها نقیصه‌ایی باشد که آن نقیصه باعث شود ما این روایت را با روایت دیگر معارض ببینیم، در حالی که اگر درست نقل کرده بود، ما به این‌جا نمی‌رسیدیم، این مربوط به این است که این راوی ما چقدر ضابط و دقیق در هنگام نقل است، هر مقدار که راوی اعلم به دقائق اللغة باشد، هر مقدار که بیشتر راوی اعرف به شرائط و ظروف زمان صدور روایت باشد، خطای او کمتر است، در حالی که در بعضی بیشتر است، مثلا در مورد عمار ساباطی، او ثقه است، ولی کسانی که روایات او را بررسی دقیق و عمیق کرده‌اند و روایات او را با نصوص دیگر مقایسه کرده‌اند به این نتیجه رسیده اند که در نقل او اجمال، اضطراب، تشویش، فی اکثر الاحیان مشاهده می شود و علماء ما گفته اند او ناقل زیبایی نیست، **لقصور ثقافته اللغوية[[3]](#footnote-3)**

[تعلیقه؛ اقسام چهارگانه نقل راویان]

ما قبلا در مباحث انسداد گفته بودیم که نقل بر چهار قسم است:

1. نقل به عین الفاظ
2. نقل به ترجمه
3. نقل به معنا
4. نقل به مضمون

گفته بودم دقیق‌ترین نقل، نقل به عین الفاظ است، ضعیف‌ترین نقل نقل به مضمون است. گاهی نقل به مضمون و نقل به معنا را خلط می‌کنند، نقل مضمون یعنی امام چیزی گفته من در ذهن خود تحلیل کردم و به این اجتهاد رسیدم که مراد امام این است‌ و نسبت دادم به امام و حجت هم داشتم، فهمم این بود، به جای این که بگویم هذا فهمی من کلام امام به امام نسبت دادم، این می‌شود نقل به مضمون که خیلی کم دارم که راوی قصدش نقل به مضمون باشد، راوی می‌خواهد نقل به مضمون کند اما آنچه مهم است ما در روایت داریم که نقل به معنا بکنید و اشکالی ندارد اما دقت کنید که مراد ما را بیان کنید، نقل به معنا درایة الروایة میخواهد، نقل به معنا **ثقافته اللغوية** می‌خواهد که من دقیقا بدانم مراد، این سخن و این جمله امام چیست و اشتباه نکننم و جملۀ امام را درست گرفته باشم و لذا من چند جلسۀ قبل گفتم که درایة الروایة گاهی برای فقیه مطرح می‌شود گاهی درایة الروایة برای راوی مطرح است، او را که می خواهد نقل به معنا کند، درست باید بفهمد و مشکل این جا است که گاهی راوی ما قصدش نقل به معنا است، اما ناخواسته سر از نقل به مضمون در می‌آورید، قصد نقل به ممضون نداشته ابدا، قصد نقل به معنا داشته، اما چون دقیق کلاما امام را متوجه نشده، یا متوجه شده، **ثقافته اللغوية** مناسبی نداشته، می‌خواسته نقل به معنا کند، سر از نقل به مضمون در آورده است، آن وقت شما یک روایتی را می‌بینید یک روایتی هم که مخالف این است می‌بینید می‌گوید معارض است در حالی که اگر روایت الف درست نقل به معنا می‌شد یا بهتر نقل به عین الفاظ می‌شود شما این تعارض را بین این دو روایت مشاهده نمی‌کردید. پس زود در تعارض‌ها سراغ گویندۀ اصلی نروید، تا برسیم به امام و گویندۀ اصلی این مشکلات هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. الکافی[ط-اسلامیه]، ج 5، ص 136. [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث فی علم الاصول، ج 7، ص 30 تا 32. [↑](#footnote-ref-2)
3. همان، ص 32 و 33. [↑](#footnote-ref-3)